

چشم‌انداز تحول سیاست‌های آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران در یک سال گذشته

احمد صادقی^۱

طی یک سال گذشته دولت آمریکا در مسیر سیاست‌های خصمانه خود علیه جمهوری اسلامی ایران، تلاش‌های چندگانه‌ای را برای تحمیل خواسته‌های ناروای خود به کشورمان صورت داد. مهمترین عرصه اینگونه خط‌مشی‌ها مخالفت دولت جورج دبلیو. بوش پسر با حق مسلم ایران در بهره‌گیری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای نمود می‌یافت. دولت آمریکا همچنین تلاش‌های مضاعفی را برای محدود نمودن ایران در عرصه‌های دیگر اقتصادی، سیاسی و منطقه‌ای به منصفه عمل درآورد، اما در نهایت برآیند کلیه وجوه خط‌مشی‌های آمریکا علیه ایران ناکامی آن در بازداشتن ایران برای بهره‌گیری از حقوق مسلم خویش بود. در گزارش پیش‌رو چگونگی ناکام ماندن خط‌مشی‌ها و تحرکات دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران و در نقطه مقابل آن، افزایش توانمندی ایران در عرصه‌های مختلف ملی و منطقه‌ای که ضرورت تحول در سیاست‌های آمریکا را به همراه داشت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) روند اقدام‌ها و اعمال تحریم‌های آمریکا علیه ایران

گزارش ۶۰ صفحه‌ای دائره حسابرسي دولت آمریکا (به عنوان بازوی تحقیقاتی کنگره) که در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸ انتشار یافت، نخستین گام در مسیر ناکام ارزیابی نمودن اقدام‌ها و تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران بود. این گزارش با زیر سؤال قرار دادن تأثیر تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران، مؤید آن بود که به‌رغم چند دهه تحریم‌های اعمال شده آمریکا علیه ایران، شاخص‌های اقتصادی در ایران قوی‌تر شده و باوجود

۱. رئیس مرکز مطالعات آمریکا.

تشدید این تحریم‌ها علیه بانک‌ها و مؤسسه‌های اعتباری ایران، این کشور توانسته است دادوستد بین‌المللی و معاملات مالی‌اش را ادامه دهد. این امر تلاش‌های کنگره برای وضع نمودن تحریم‌های تازه و قوی‌تر را با شک و تردید روبه‌رو می‌ساخت و ارزیابی دوباره‌ای از چگونگی تأثیرگذاری اقدام‌ها و تحریم‌ها علیه ایران را پیشنهاد می‌نمود. در همان زمان کنگره آمریکا بررسی دو طرح (طرح‌های ریک سنتروم در سنا و تام لانتوس در مجلس نمایندگان) را برای تشدید تحریم‌ها علیه ایران در دست بررسی داشت. طرح سنتروم ناظر بر تنبیه شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار و طرف تجارت با ایران و طرح لانتوس نیز- که با عنوان طرح جلوگیری از اشاعه هسته‌ای ایران با ۱۶-۳۹۷ رأی دوحزبی در مجلس نمایندگان آمریکا به تصویب رسید- خنثی نمودن اختیارات تعلیقی (مرتبط با امنیت ملی) رئیس‌جمهور آمریکا در لوایح قانونی علیه ایران، را جستجو می‌نمود.

این در حالی بود که دولت بوش نیز تمام تلاش‌های ممکن برای اعمال تحریم‌ها و تشدید آنها علیه ایران را به کار گرفته و اقدام‌های خود را امری مؤثر می‌نمود و اثرگذاری آنها را در گروهی گذشت زمان قلمداد می‌نمود. در عین حال دولت آمریکا با زبان به کار رفته این طرح‌های یادشده برای سلب اختیار از رئیس‌جمهور مخالف بوده و برخی از اقدام‌های یکجانبه را نیز موجب کاهش امکان کسب توافق بین‌المللی برای تحریم‌های چندجانبه علیه ایران عنوان می‌نمود. شماری از شرکت‌های اقتصادی آمریکایی که الزامات این طرح‌ها بر آنها تأثیرگذار بود، نیز علیه آنها فعالیت می‌نمودند. در همان زمان نمایندگان در کنگره نیز گفتگوهای دیپلماتیک با ایران را بر اعمال تحریم‌ها ترجیح می‌داده و شماری از آنها بر این باور بودند که تا فشارها با انگیزه‌ها و محرک‌های اقتصادی و امنیتی همراه نباشند، امکان موفقیت آنها کم بوده و به‌عکس خطرات هسته‌ای ایران را افزایش خواهند داد.

در ادامه تحركات معارضة‌جویانه، یکی از اعضای تندرو مجلس نمایندگان آمریکا (به نام الینا راس- لهتینن) در ۹ ژانویه ۲۰۰۹ همراه با پنج عضو دیگر همسو با خود در این مجلس قطعنامه‌ای (بدون داشتن الزام اجرایی برای دولت آمریکا) را با عنوان: «شناسایی خطرات گسترش تروریسم اسلامی، اسلام رادیکال و ماجراجویی‌های ایران در آفریقا» طرح نموده که همزمان در هر دو مجلس کنگره آمریکا ارائه شده است. این قطعنامه مناسبات رو به گسترش ایران با کشورهای آفریقایی را مطمح‌نظر دارد و در

آن با اشاره به امضای سندهای متعدد همکاری بین ایران و کشورهای آفریقایی و سفرهای متعدد مقام‌های کشورمان به این قاره، اتهام‌هایی چند از قاچاق اورانیوم تا تحویل جنگ‌افزار به کشورهای این منطقه و کمک به اعمال تروریستی علیه منافع آمریکا مطرح شده و به ضرورت جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در قاره آفریقا اشاره رفته است. این قطعنامه نیز در استمرار تحرکات گذشته از بیم و هراس نومحافظه‌کاران نسبت به موفقیت‌ها و توسعه روابط خارجی ایران حکایت می‌نماید.

ب) استمرار ناکامی خط‌مشی‌های نومحافظه‌کاران در دولت بوش

هر چند جورج بوش، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در سخنرانی سالانه خود در ژانویه ۲۰۰۸ باردیگر در سیاق خط‌مشی‌های موردنظر نومحافظه‌کاران و جناح‌های حامی اسرائیل، شعارهای تند معمول خود علیه ایران را در مسیر پیگیری اعمال فشار بر ایران (چه از راه تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و چه تحریم‌های چندجانبه بین‌المللی) تکرار کرد اما «ارزیابی امنیت ملی»^۱ دولت آمریکا در باره فعال نبودن وجه نظامی در برنامه هسته‌ای ایران که در ماه دسامبر ۲۰۰۷ انتشار یافت، روندی از ناکامی‌های نومحافظه‌کاران در پیشبرد سیاست‌های خصمانه خویش علیه جمهوری اسلامی ایران را پیشاپیش رقم زده بود. چرا که آنان مدعی بوده (و هستند) که اصلی‌ترین و فوری‌ترین تهدید علیه آمریکا موج تجدید حیات اسلامی و حمایت جمهوری اسلامی ایران از تروریسم (مورد ادعای آمریکا) است. به زعم این دسته، گزارش مورد بحث نشانگر فقدان توان برآورد دستگاه اطلاعاتی آمریکا از زمان دستیابی ایران به جنگ‌افزار هسته‌ای و موجب بیم آفرینی در بین دوستان آمریکا در منطقه (اسرائیل و دولت‌های عرب) دال بر زائل شدن تلقی تهدید آمریکا نسبت به برنامه هسته‌ای ایران و سست شدن عزم آن در مقابله با این کشور شده بود. مهمتر اینکه موجب می‌شد تا آمریکا و اسرائیل در دو جهت مخالف با یکدیگر طی مسیر نمایند و روابط آنان رو به تیرگی گذارد.

از وجه دیگر گزارش برآورد امنیت ملی آمریکا می‌توانست اختلاف نظر بین اعضای شورای امنیت در قبال ایران و برداشت ایران از داشتن آزادی و ابتکار عمل در برابر غرب را دامن زند. افزایش درآمدهای ناشی از عایدات نفت نیز شرایط پیش‌روی

^۱ - National Intelligence Estimate

ایران را از نظر اقتصادی بهبود بخشیده و نسبت به امکان پذیر بودن ایستادگی در برابر تحریم‌ها به مسؤولان ایران اعتماد به نفس بیشتری می‌داد.

آمریکا از صورت‌بندی تهدیدهای خودساخته به سود مطامع صهیونیست‌ها بهره‌گیری نموده و خط مشیی مبتنی بر: تشدید فشارهای اقتصادی؛ تهیه یک برنامه جدی برای رساندن کمک‌های مالی، تکنیکی و مشروعیت دیپلماتیک دادن به نیروهای هوادار غرب در درون ایران؛ تقویت کار با متحدان اروپائی چون سارکوزی (فرانسه) برای تشدید تحریم‌های بانکی علیه ایران و تلاش برای نفوذ در ساختار اطلاعاتی ایران با توجه به فقر اطلاعاتی سازمان سیا در این زمینه را به دولت آمریکا توصیه می‌نمودند. با این وجود (قطع نظر از نگرش‌های تحلیلی واقع‌گرایانه)، محافل تندرو در آمریکا نیز بارها بر بی‌تأثیری تحریم‌ها و اعمال فشارهای آمریکا در خط مشی و دیپلماسی خود نسبت به ایران به ویژه در ارتباط با تلاش برای توقف برنامه هسته‌ای و سیر افزایش قدرت منطقه‌ای ایران اذعان داشتند.

شماری از این تحلیلگران (چون پاتریک کلاوسون) نبود سختی و شدت لازم در اینگونه اعمال فشارها را عامل اصلی ناکامی خط مشی بوش تلقی می‌نمودند و معترف بودند که اظهارات بوش توخالی و بی‌محتوا بوده و خط‌مشی‌های آمریکا احتمال رویارویی بین طرفین را نیز افزایش داده است. به ادعای آنها برای نیل به آنچه که مسیر دومنظوره هدفمند نسبت به ایران (یعنی انزوای حکومت و درعین‌حال حفظ ارتباط و تماس با مردم ایران) عنوان می‌شد، می‌بایست قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران با اقدام‌های جانبی بیرون از سازمان ملل نیز همراه شوند. زیرا به زعم آنان با افزایش فشارهای بین‌المللی و منطقه‌ای بر ایران، این کشور در صورت یکپارچه یافتن جامعه بین‌المللی در برابر خود عقب نشینی می‌نمود. از این رو حتی محققان نامبرده نیز تقویت دیپلماسی در فرصت باقی مانده را توصیه می‌کردند، زیرا کلیه طیف‌های تحلیلی در آمریکا در این زمان اذعان داشتند که رویکرد توأم با زور نسبت به ایران جوابگوی خواسته‌های مورد نظر آمریکا نبوده است.

در این میان نومحافظه‌کاران با اشاره به اینکه دو گزینه: توقف برنامه هسته‌ای از راه نظامی، و یا تن‌دادن به یک ایران هسته‌ای به‌عنوان غایت کار امری ناخواسته (و رویکرد نظامی به مراتب وحشتناک‌تر از آن) خواهد بود، شرایط را برای طرح بازدارندگی در برابر یک ایران هسته‌ای (هرچند در مقایسه با شرایط دوره جنگ سرد دشوارتر)

هموار می‌ساختند. آنان در کنار این رویه بحث خود، همواره تلاش داشتند تا عامل خودسرانه و یک‌جانبه عمل کردن رژیم اسرائیل در به کارگیری گزینه نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران را به‌عنوان احتمال مطرح مدنظر آورند (هرچند به اذعان آنان در این صورت و به ویژه عملکرد نامؤثر و ضعیف آن نسبت به ایران، ابعاد تهدید ایران را افزایش داده و هم‌پیمانی اسرائیل با آمریکا را نیز با آسیب روبه‌رو می‌ساخت).

با وجود اذعان خود بر بی‌تأثیری رویکردهای توأم با اعمال فشار آمریکا علیه ایران، تا این زمان نومحافظه‌کاران (و کسانی چون بولتون، مایکل لدین، و کنت تیمرمن) همچنان در زمره مخالفان گفتگو با ایران قرار داشتند و آن را بی‌حاصل و حتی به زیان منافع آمریکا و به سود ایران و تروریسم دانسته و گزینه‌های مفید و مؤثر آمریکا نسبت به ایران را تغییر رژیم از راه‌های مختلف حتی از راه نظامی عنوان می‌داشتند.

این دسته پیش از آغاز گفتگوهای ایران و آمریکا در باره عراق استدلال می‌کردند که: لزومی برای این گفتگوها نیست، زیرا منافع ایران و آمریکا با یکدیگر در ناسازگاری قرار دارد: به زعم آنها، ایران خواهان تضعیف آمریکا در عراق و بی‌ثباتی در این کشور بوده است؛ گفتگو با ایران به رژیم ایران مشروعیت می‌بخشد؛ به زیان مخالفان نظام در درون کشور خواهد بود؛ و دولت ایران نیز در ازای هرگونه گفتگو با آمریکا، کاهش فشارهای بین‌المللی در ارتباط با برنامه هسته‌ای خود را خواستار خواهد شد که برای آمریکا تحمل‌پذیر نیست؛ و هرگونه گفتگوی دو طرف با یکدیگر موجب بدگمانی کشورهای عربی منطقه خواهد شد. شکل‌گیری رویکرد تحول‌گرایانه در خط‌مشی‌های کشورهای منطقه نسبت به ایران با در نظر گرفتن افزایش روزافزون نفوذ ایران در نبود صدام به عنوان موازنه متقابل در برابر ایران، نمودهایی برای اثبات مدعای این دسته از تحلیل‌ها به حساب می‌آمد.

ج) رویکردهای واقع‌گرایانه و معطوف به گفتگو و همکاری بین ایران و آمریکا

در برابر دیدگاه‌های تند و افراط‌گرایانه گفته شده، مناظره‌های واقع‌گرایانه موجود در محافل فکری - تحلیلی آمریکا با نگاهی معطوف به منافع ملی این کشور و چگونگی تحقق بخشیدن به آن، مسیر تعامل و گفتگو با ایران را به عنوان خط‌مشی مناسب برای دولت آمریکا تجویز می‌نمودند. این دسته از دیدگاه‌ها ضمن اذعان به اینکه

هر دو کشور ایران و آمریکا کوله‌باری از بدگمانی و ناخشنودی های گذشته را- ملهم از تجربیات تاریخی خود- نسبت به یکدیگر دارند، با این وجود گفتگو با ایران- با هراندازه از دشواری و ناخوشایندی آن برای مقام‌های دولت آمریکا- ارزش انجام را دارد و می‌تواند برای منافع مشترک هر دو طرف سودمند واقع شود. این دسته با اشاره به موقعیت مهم و نفوذ منطقه‌ای ایران به عنوان قدرتمندترین و مهمترین کشور در حوزه خلیج فارس، عملکرد دولت بوش به ویژه از دست‌دادن فرصت فراهم‌شده در سال ۲۰۰۳ برای حل‌وفصل کلی موضوع‌های فیما بین و عمدتاً وانهادن کار دیپلماسی با ایران توسط دولت آمریکا به دیگران (به ویژه طرف‌های اروپایی) را مورد ایراد قرار داده و تأکید داشته که این‌گونه اعمال نیابتی تاکنون دستاوردی برای آمریکا در پی نداشته است. از این‌رو راه‌کارهای نیل به این مهم را نیز مورد مذاقه قرار داده و برای افزایش امکان سودمندی هرگونه تماس بین دو طرف، گزینه‌های چندی را در نظر می‌آورند.

از منظر بررسی پیش‌زمینه‌های نظری و فکری موضوع، چنین توجیه می‌شد که طرف ایرانی بر مبنای یک آرمان‌خواهی مبتنی بر عدالت تاکنون بر این باور بوده است که قدرت‌های بزرگ (از جمله آمریکا) مدت‌ها است که حقوق و نظام بین‌الملل را دستکاری کرده‌اند، تا از کشورهای ضعیف‌تر سوء استفاده نمایند. با این وصف، آمریکا نمی‌بایست صرفاً با زبان حرفه‌ای- حقوقی وارد عمل شود، بلکه بایستی شاخص‌های روشن و دقیق و مورد توافق دو طرف که معیارهای عدالت را هم در برگیرند برای گفتگوها در نظر گرفته و دنبال نماید. در عین حال با صبر و شکیبایی بر موضوع و دستورکار گفتگوها متمرکز باقی بماند. ضمن اینکه طرف ایرانی بر این نظر بوده است که آمریکا در تماس‌های سیاسی با آنها همسان با افراد بی‌تدبیر رفتار نموده، به همین دلیل به طرز برخورد آمریکایی‌ها خیلی حساس هستند و اگر احساس کنند که طرف آمریکایی چنین نگرشی نسبت به آنان دارد، واکنش متقابل از خود بروز می‌دهند. از این‌رو می‌بایست با طرف‌های ایرانی با احترام حرفه‌ای برخورد صورت گیرد و از تلاش برای تعریف و بناگذاری منافع ملی آنان برایشان باید پرهیز گردد.

آنان همچنان مدعی بودند که در جمهوری اسلامی ایران ساختارهای حکومتی موازی وجود دارند، و این امر کار مذاکره‌کنندگان آمریکایی را دشوار می‌نماید، اما مهم این است که اطمینان حاصل شود با افراد درستی در حال مذاکره هستند. تجویز دیگر آنان این بود که جمهوری اسلامی ایران خود را (به درست یا نادرست) در محاصره

دشمنان احساس می‌کند، و دوام و بقای خود را چه از وجه امتیازدهی و چه اعمال قدرت، به عنوان یک اولویت دنبال می‌کند. از این رو گفتگوکنندگان آمریکایی می‌بایست این نکته را در ارتباط با اطمینان‌بخشی به ایران در مورد بقای آن، موردنظر قرار دهند. در این ارتباط به‌ویژه، اتکای صرف آمریکا به اظهارات مخالفان دولت ایران و کسانی که منافع خود را جستجو می‌کنند و شرایط درون ایران را مستعد انقلاب با کمک خارج (آمریکا) قلمداد می‌کنند، کاری اشتباه عنوان می‌گردید.

در عین حال گفته می‌شد که آمریکا باید ایران را از اغراق نسبت به مزیت‌های گذرایی که به دست می‌آورد، بازدارد. ضمن آن یادآور می‌شدند که گفتگوها در کوتاه‌مدت شاید نتایج ثمربخش به همراه نداشته باشد اما گفتگوهای جدی می‌تواند با کاستن از بی‌اعتمادی‌ها، به ایجاد درک نسبت به منافع مشترک در بلندمدت کمک کند و اینکه گاه نقش میانجی بی طرف و مورد اعتماد دو طرف (مانند کشور الجزایر در اوایل انقلاب) می‌تواند مفید باشد. در این سیاق عنوان می‌شد که باتوجه به تجربیات حاصله پس از انقلاب اسلامی در ایران، نمی‌بایست از گفتگوها انتظار نتایج فوری و زودرس داشت و چنانچه طرح نگرانی‌های متقابل بین دو کشور و توافق فراگیر در کلیه موضوع‌های مورد اختلاف و دستیابی به زمینه‌های مشترک و گسترش آنها، از راه انجام مصالحه کلی (Grand Bargain) به فوریت ممکن نباشد، در بدو گفتگوها می‌باید به ایجاد درک و فهم منافع مشترک بالقوه بین دو کشور (مثلاً در عراق و افغانستان) همت گماشت و برای کاستن از اختلاف‌ها تلاش نمود. در عین حال و به‌رغم وجود خصمانه‌ترین شکل مناسبات موجود بین ایران و آمریکا و وجود رقابت بین آنها در حوزه‌های منطقه‌ای و عراق، زمینه‌های مشترک بین دو طرف (در عراق، افغانستان و علیه طالبان، القاعده و برخورد با چشم‌اندازهای آشفتگی و بی‌ثباتی در پاکستان) وجود دارد. برگزاری گفتگوهای غیر رسمی (Track II) که در مقاطعی و طی پنج سال گذشته بین دو کشور به شکلی در جریان بود، در شمار گزینه‌های پیش‌رو برای تعامل عنوان می‌شد. این دسته از تحلیل‌گران حتی بر این باور بوده‌اند که بن‌بست موجود در مورد برنامه هسته‌ای ایران - به عنوان مهمترین محور اختلاف بین دو کشور - از راه بحث و گفتگو حل و فصل شدنی است. گزارش برآورد امنیت ملی آمریکا و کاهش فعالیت‌های ایران علیه آمریکا در عراق در نتیجه گفتگوی مستقیم دو کشور در باره عراق - با وجود ادامه

مشاجرات کلامی بین دو طرف- نیز نشانگر مفیدبودن نفس انجام گفتگوها و تعامل عنوان می‌گردید. درگیری نیروهای آمریکایی در مناطق پیرامون ایران و نیازمندی آن به کمک و مساعدت ایران در عراق و افغانستان نقش و انگیزهٔ اساسی در تجویز رویکردهای یادشده ایفا می‌نمود، به ویژه اینکه گزارش تهیه‌شدهٔ شورای آتلانتیک ایالات متحده در ارتباط با افغانستان حاکی از آن بود که نیروهای ناتو در افغانستان در بن‌بست استراتژیک قرار گرفته و در عین حال جنگجویان طالبان کنترل خود بر مناطق مختلف را توسعه داده‌اند و دولت مرکزی در انجام اصلاحات اساسی و بازسازی شکست خورده است. این امر دشواری‌های بیشتر و تازه‌تری را بر سر راه آمریکا در منطقه نوید می‌داد.

د) نقش مسائل داخلی و انتخابات ریاست جمهوری امریکا

از آغازین ماه‌های سال ۲۰۰۸ که زمزمه‌هایی در ارتباط با نامزدی باراک حسین اوباما سناتور حزب دموکرات از ایالت ایلینوی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۲۰۰۸ مطرح گردید، نومحافظه‌کاران پیشاپیش نتیجه‌گیری می‌نمودند که بدترین سیاست در برابر ایران (از جانب اوباما به عنوان رئیس جمهور بعدی) این است که بخواهد در برابر چالش ایران به این کشور پیشنهاد گفتگوی مستقیم بدهد. گفتنی است در این زمان در درون حزب دموکرات نیز بین اوباما و هیلاری کلینتون رقابت بر سر نامزدی حزب رقابت جریان داشت و کلینتون اوباما را فردی غیرحرفه‌ای و آماتور قلمداد می‌نمود که نمی‌تواند ریاست جمهوری آمریکا و ریاست ستاد مشترک ارتش (فرماندهی کل قوا) این کشور را بر عهده گیرد.

با این وجود، اوباما توانست در صحنهٔ مبارزات انتخاباتی آمریکا، بر هیلاری کلینتون پیشی گیرد و خود را برای دور نهایی انتخابات آماده سازد. در دور پایانی رقابت‌ها نیز باتوجه به مجموعه شرایط پیش روی آمریکا از جنبه‌های مختلف (سیاسی، اقتصادی و نظامی)، باراک اوباما در برابر جان مک کین، رقیب جمهوریخواه خود نامزد پیروز در رقابت برای ریاست جمهوری آمریکا بود.

اوباما دستورکاری مبتنی بر ایجاد تغییر باهدف بهبود وجههٔ آمریکا و در عین حال حفظ شرایط ابرقدرتی آن را دنبال کرده و این امر موجب پایان نومحافظه‌کاری

به عنوان استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا بود. با این وجود وی محدودیت‌ها و چالش‌های چندی را برای تحقق برنامه‌های خود پیش رو خواهد داشت.

از نظر درون‌کشوری، اوباما در کنار انبوهی از وعده‌های معطوف به بازسازی زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و آموزشی آمریکا، وعده داد تا چگونگی اداره امور در واشنگتن را تغییر و دست‌لایی‌ها را از امور کوتاه و از تنظیم دستورکار سیاسی-اقتصادی در واشنگتن براساس خواست و میل آنان جلوگیری نماید و در درون کشور وحدت و یکپارچگی ایجاد نماید، به نحوی که اعتماد عمومی مردم آمریکا نسبت به اقدام‌های دولت این کشور در عرصه‌های داخلی و سیاست خارجی نیز تأمین گردد.

از وجه بین‌المللی نیز اوباما درصدد برآمد تا تهدیدهای پیش روی آمریکا را مهار و فرصت‌های آن را افزایش و گسترش دهد، به نحوی که آمریکا به زعم خود بتواند جهان را با مشروعیت راهبری نماید و از نفرت عمومی موجود در جهان علیه آمریکا بکاهد و با بهبود بخشیدن به وجهه آمریکا به عنوان یک نیروی سازنده و نه تخریب‌گر، ارزش‌های آمریکایی را بار دیگر جهان‌پسند سازد. درعین حال اوباما بر این ادعا بوده است که «وضعیت تک‌قطبی» برای آمریکا به‌عنوان ابرقدرت مسلط و بلامنازع جهان هنور به پایان خود نرسیده و نباید قدرت آمریکا را رو به زوال تلقی نمود و او پس از رئیس‌جمهور شدن، احیای قدرت آن را وعده می‌دهد. اما این مهم را ضمن پرهیز از زورگویی و قلدرمآبی (به‌عنوان تجربه بوش در رفتار با اروپا، آسیا و آمریکای لاتین) و جلب توافق آنها به مشارکت مؤثر و با تجدیدساختار اتحادیه‌ها، مشارکت‌ها و نهادهای موردنیاز برای مقابله با تهدیدهای مشترک و تقویت مفهوم امنیت مشترک عملی خواهد نمود.

با این وصف، اساساً رئیس‌جمهور شدن وی باتوجه به تمرکز بر روی سازوکارهای نرم قدرت در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل، شرایط پیش روی ایران را (در مقایسه با دوره بوش) تا حدی متحول ساخته و معادله متفاوتی از تهدیدها و فرصت روبروی کشور ما قرار داد. از مهمترین نکات معطوف به سیاست خارجی اوباما که دلالت‌های مستقیم و ضمنی را برای ایران در پی دارد، یکی منتقدبودن جدی وی نسبت به خط مشی بوش در آغاز جنگ با عراق و وعده بیرون بردن نیروهای نظامی آمریکا از عراق ظرف مدت ۱۸ ماه -در صورت انتخاب خود به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا- بود.

امری که وی بعدها تحقق آن را منوط به نظر مقام‌های نظامی-دفاعی این کشور نموده و هم‌اینک از سناریوی جایگزین (۲۳ ماه برای انجام این مهم) سخن در میان است. دیگر اینکه وی بر ضرورت باز کردن راه گفتگوی مستقیم و بلاشرط با ایران نیز تأکید داشت و این امر را به عنوان راهی برای تامین منافع آمریکا ضروری عنوان می‌نمود. در ارتباط با ایران، نخست اینکه به باور اوباما در پرتو تحولات و آشوب‌ها در عراق و باتوجه به غفلت دولت بوش، ایران توانسته است به تقویت توان و نفوذ خود در این کشور و منطقه بپردازد. در عین حال خط مشی کنونی دولت بوش مبنی بر تهدید ایران از یک‌سو و وابسته نمودن دیپلماسی آمریکا به واسطه‌ها (اروپا، چین و روسیه) برای مهار برنامه هسته‌ای این کشور ناکام بوده است. به بیان اوباما، خودداری دولت بوش از انجام گفتگوهای بلاشرط با ایران نیز موجب شده تا ایران در سایه کم‌تأثیر بودن فشارهای شورای امنیت سازمان ملل راه خود در برنامه هسته‌ای را آسان‌تر طی کند. از این‌رو، هرچند اوباما گزینه نظامی را رد نمی‌کند اما می‌گوید باید گفتگوی مستقیم با ایران را در چارچوب دیپلماسی هدفمند و تهاجمی با رویکرد بالابردن هزینه ادامه برنامه هسته‌ای این کشور در پیش گرفت. از نظر وی، این مهم می‌بایست از راه برقراری تحریم‌های سخت‌تر و افزایش فشارها از جانب طرف‌های عمده تجاری ایران در اروپا و بسیج عمومی برای بازداشتن آن از غنی‌سازی هسته‌ای و مانع شدن از دستیابی آن به توان هسته‌ای صورت پذیرد. در عین حال اوباما امکان مشارکت اقتصادی، تضمین‌های امنیتی و روابط دیپلماتیک با ایران را نیز مواردی می‌داند که آمریکا می‌تواند در ازای همراهی ایران با این کشور، اعطا نماید.

با این حال، مشاوران سیاست خارجی وی از جمله هیلاری کلینتون، وزیر خارجه دولت او همواره تأکید داشته‌اند که اوباما برای افزایش فشارهای اقتصادی بر ایران در کنار فشارهای یکجانبه خود، به اروپا فشار وارد خواهد آورد. زیرا به زعم آنان در کنار گفتگوهای احتمالی که با ایران خواهد بود، باید حتماً فشار نیز با آن همراه باشد، در غیر این صورت نمی‌توان از آنان (طرف ایرانی) امتیاز قابل توجهی به دست آورد. در عین حال، ادعا می‌شود که نبود استمرار در اعمال فشارهای موجود علیه ایران موجب تشویق دیگر بازیگران منطقه‌ای و همسایگان برای پیمودن راه ایران در برپایی برنامه‌های هسته‌ای مستقل خواهد شد. اینک که در ارتباط با خط مشی‌های آینده آمریکا نسبت به ایران گمانه‌زنی‌ها همچنان در جریان است، بحث از تعیین نماینده‌ای

برای عهده‌دار شدن و هماهنگی خط‌مشی‌های مربوط به ایران در دولت آمریکا به میان آمده و برای این منظور گاه از دنیس راس، تحلیل‌گر ارشد امور خاورمیانه و مقام پیشین دولت کلینتون که عنصری متمایل به اسرائیل تلقی می‌شود، سخن رفته است. شماری از منتقدان به این انتخاب احتمالی بر این باور بوده‌اند که به جای دنیس راس - که به هواداری از اسرائیل زبانزد بوده و ایران نیز نسبت به وی دید خوش‌بینانه‌ای ندارد - بهتر است اواما به برگزیدن کسانی چون زیگنیو برژینسکی و یا برنت اسکوکرافت همت گمارد، زیرا این دو در کنار حفظ تعادل و بی‌طرفی لازم از تجربه و اعتبار نسبتاً بالاتری برخوردار بوده و اهمیت موضوع ایران در دولت آمریکا را ارتقا بخشیده و موجب برانگیختن اجماع دوحزبی در کنگره نسبت به استراتژی آینده دولت اواما در برابر ایران می‌شوند.

این در حالی است که در بین مجموعه تحلیلگران ناظر بر امور ایران که در تلاش برای ارائه توصیه‌های خود به دولت آمریکا در این زمینه هستند، خط تحلیلی و نگرش گروه نومحافظه‌کاران افراطی (چون جان بولتون، مایکل لدین، و تیمرمن) که در اساس با هر گونه گفتگو با ایران مخالفت می‌ورزیدند، عملاً رو به محو شدن می‌رود و نگرش‌های واقع‌گرایانه نسبتاً خوشبین و یا گروه بدبینان، مناظره‌های اساسی در این زمینه را به دست گرفته‌اند. یعنی اینکه ضرورت تعامل و گفتگو با ایران به عنوان یک نکته لازم و بدیهی مورد اجماع بوده، لکن بر سر زمانبندی انجام آن و گستره موضوع‌های مورد گفتگو بین ایران و آمریکا اختلاف‌نظرهایی عنوان می‌کردند.

در بدو امر شماری از این تحلیلگران معتقد بودند که دولت اواما بایستی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ در ایران صبر اختیار نموده و برنامه اجرایی و عملی خود برای تغییر خط‌مشی نسبت به ایران را اعلام ننماید. بهانه این دسته تأثیرگذاری آغاز چنین گفتگوهایی بر تحکیم موقعیت دولت کنونی بر سرکار در ایران و بالا رفتن احتمال پیروزی آن در انتخابات آینده عنوان می‌شد. شماری دیگر در این طیف نیز خودداری ایران از گفتگو با آمریکا را مطرح ساخته‌اند، امری که به زعم آنان به دلیل حس برتری و پیروزی ایران ناشی از تحولات اخیر در خاورمیانه از یکسو و بی‌اعتمادی ایران به آمریکا در ایجاد هرگونه تحول اساسی در خط‌مشی‌های خویش نسبت به این کشور، هرگونه تقرب جستن زودهنگام آمریکا به سوی ایران را ناکام

خواهد گذارد. عناصری از همین مجموعه فکری، حفظ پافشاری آمریکا بر ضرورت تعلیق برنامه هسته‌ای ایران و پابرجا نگاه داشتن سازوکاری بین‌المللی در شورای امنیت به این منظور را گوشزد ساخته‌اند.

اما با گذشت زمان مناظره این دسته از تحلیل‌گران نیز در پرتو دیدگاه‌های گروه موافق با تسریع در گفتگوها محو گردیده است. تحلیلگران واقع‌نگر مبرم‌بودن نیازهای آمریکا به ایران در منطقه به ویژه در افغانستان و پیشرفت روزافزون فناوری‌های هسته‌ای و توانمندی‌های متعارف نظامی ایران، تعیین خط‌مشی‌های کلان سیاست خارجی در ایران در سطحی فراتر از دولت‌های اجرایی بر سر کار در این کشور و شماری از واقعیت‌های دیگر در این مورد را دلایلی بر ضرورت روی‌آوری سریع آمریکا به گفتگو با ایران قطع‌نظر از دولت‌ها و مقام‌های ریاست جمهوری در ایران عنوان می‌نمایند. از جمله توصیه‌های این دسته به اوباما در ارتباط با ایران این بوده است که در دام عناصر تندروی درون و بیرون از دولت آمریکا نیفتاده و زیر بار تلقی از ایران به عنوان یک موضوع بحرانی- و مستلزم چاره‌اندیشی فوری و مبرم- نرود. زیرا این قبیل دیدگاه‌ها درصدد هستند آغاز و ناکامی هرگونه گفتگو بین دو کشور را بهانه روی‌آوردن به خط‌مشی‌های تند گذشته (در دولت بوش) و بی‌حاصل و نامود کردن خط‌مشی موردنظر اوباما و ضرورت رو آوردن به اعمال فشار و زور علیه ایران قرار دهند. در حالی که ایران در عمل ویژگی‌های تهدیدبرانگیز فوری برای آمریکا در پی ندارد و اساساً آغاز هرگونه گفتگو بین طرفین- به دلیل دوره نسبتاً طولانی نبود ارتباط و رابطه سیاسی و بدگمانی‌ها و مخاصمات موجود بین آنها- مستلزم صبر و شکیبایی است و باید دوره زمانی نسبتاً طولانی را برای آغاز و توقف و از سرگیری اینگونه گفتگوها در نظر گرفت. هم‌اینک و در حالی که اوباما در چند سخنرانی و اعلام مواضع صورت گرفته خود پس از تصدی سمت ریاست جمهوری آمریکا بر قصد خویش برای ایجاد تغییر و تحول در خط‌مشی‌های گذشته آمریکا نسبت به ایران تأکید ورزیده و ایران را به تعامل فراخوانده است.

با وجود اینها، همچنان چشم انداز مبهمی از چگونگی سیاست‌های دولت اوباما نسبت به ایران پیش رو می‌باشد. چرا که تا به اینجای کار اغلب نامزدهای مطرح شده برای سمت‌های مهم دولت وی در کنگره این کشور بر تهدیدانگاری از ایران و ادامه خط‌مشی فشار بر این کشور تأکید داشته‌اند.